



عروس چوبی شکار سنگ

رسمی در باران خواهی

همیاری در فراهم آوری آب

سد سفیدرود و شالیزارهای گیلان

تا پیش از این که سد سفیدرود را در منجیل رودبار زیتون گیلان بسازند و آب مطمئن زراعی بخش بزرگی از جلگه‌های گیلان را در دریاچه پشت‌اش ذخیره کنند. کشتزارها بویژه شالیزارهای گیلان از آب رودهای جاری که بر آن‌ها سد (بست best)‌های بومی می‌بستند و یا آب ذخیره شده در آبگیرهای طبیعی و یا به دست کنده (سل sel = اسطل estal = اسطلخ estalx = سطل setel = اسطلک estalk) تأمین می‌شد که در سویا سوزی جلگه، پشتوانه‌ی بود استوار برای آبیاری سنتی شالیزارهای گیلان که به دلیل بركت آوری، در چشم شالیکاران مقدس است.

آب باران و برف که می‌بارید در سه فصل سال در این آبگیرهای محلی ذخیره می‌شد و در ماه‌های بی‌باران و یا اندک باران (خرداد، تیر و مرداد) برای آبیاری شالیزارهای تشنه کام مانده، به کار گرفته می‌شد. در آن روز گاران اگر آسمان بخل می‌کرد نمی‌بارید، رودها از آب دهی مفید می‌افتاد و آبگیرهای محلی به مرور تبی می‌شد و شالیزارهای تشنه کام تا باروری چند نوبتی آب می‌خواستند. برای باراندن باران و وارها تپیدن شالیزارهای در شرف پژمردگی، به جز دعا‌های از ستر سوز دل، اجرای آداب و رسوم محلی برای طلب باران

بود که به باور شالیکاران، ابرهای باران‌زا را فرامی‌خواند تا باران بیارد و خوشه‌های نوبرآمده شالی را سنگین و پربار کند.

گرچه پس از برپایی سد سفیدرود، بسیاری از شالیزار (بچار bechar) در جلگه گیلان بویژه در غرب استان، از خشکسالی گاه و بی‌گاه و اریه‌ی، اما سابه این غول بتونی با رگ‌های کانال به هر سو شتافته و آب همیشه آماده‌اش، بخش عظیمی از آداب و رسوم باران خواهی را شست و همراه با مرگ سالمندان گیل، در فراموش خانه خاک این دیار سبزینیه پوش و محروم، مدفون کرد، همچنان که بخش گسترده‌ی از زمین‌های کشاورزی پایین دست سد سفیدرود را، از گل و لای پرفوت طغیان‌های گاه و بی‌گاه سفیدرود، برای همیشه محروم کرد. لای‌هایی که امروزه در پشت سد منجیل (سفیدرود) و فشار تراکم خویش مساله آفرینی و ایجاد مشکل کرده‌اند، نیم قرن پیش با نیروی رویشی و زایشی که به همراه می‌آوردند، زمین‌های حاشیه سفیدرود را هر ساله مرغوب‌تر می‌ساختند و بر توان باروری شان می‌افزودند و ما این همه به کودهای شیمیایی رنگارنگ نیاز نداشتیم که مازاد آب زرقی‌اش سمی کشنده برای تالاب بین‌المللی اترلی و سفره آب‌های زیرزمینی شده است و ...

اینک در پس نزدیک به نیم قرن که از آسودگی به ارمغان آمده با سد

سفید رود بر شالیزارهای گیلان گذشته است، به دلیل خشکسالی مجددی که در سال‌های اخیر رخ داده است، بار دیگر شالیزارهای گیلان مشکل بی‌آبی را تجربه کردند. در زمستان، برف و باران کافی بر کوهستان‌های سرچشمه قزل اوزن و شاه‌رود نبارید و سد سفیدرود نتوانست در پشت کوهان بتونی عظیم خود، آب کافی برای رفع تشنگی کشتزارهای گیلان ذخیره کند. از این روی در فصل باروری شالیزارها، علاوه بر حوضه آب خور این سد شالیزارهای بسیاری در خارج از این حوضه دچار سوخت، کم باری و نامرغوبی محصول شد و ذهن بسیاری از شالیکاران را معطوف مراسم متنوع باران خواهی کرد که دیگر به کلی از یادها رفته بود.

راستی در آن روزگاران که چندان هم از ما دور نیست (حداقل نیم قرن پیش) شالیکاران زحمتکش، برای «باران خواهی» به جز رفتن به نماز باران که رسمی منتهی است، چه می‌کردند و چگونه مشیت الهی را برای واداشتن عوامل طبیعت به باریدن باران، به یاری می‌طلبیدند؟ شاید این یادآوری بتواند اندکی از خطای سد سفیدرود گیلان را (که در برابر بهره‌دهی‌های متعادلش نادیده گرفته شده است) در محو فرهنگ باران خواهی در گیلان بنماییم و یا با بازنویسی این آثار فرهنگی و آگوویه‌اش، جبران کنیم.

عروس کردن کف گیر چوبی

از معروف‌ترین مراسم سنتی باران خواهی در گیلان، «رسم عروس کردن کف گیر» است. روایات باران خواهی گرچه شبیه به هم هستند اما تفاوت‌هایی هم در نحوه اجرا و اشعاره‌ی که در آنها خوانده می‌شوند، دارند. کامل‌ترین روایت «کرا گیشه‌بری» از روستای مویزان صومعه‌سرا (سوماسرا) به دست آمده است که به شرح آن می‌پردازیم:

چون در فصل باروری شالیزارها که می‌باید آب کافی در پای بوته‌های شالی باشد خشکسالی رخ می‌داد و آب‌رودهاو آبگیرها کفاف آبیاری نمی‌توانی کشتزارها را نمی‌داد، اهالی دست به تمیمی‌ای در جهت باران خواهی می‌زدند. ابتدا کف‌گیری چوبی (چوبی کترا Chubi Ketrera) را می‌گرفتند و بر پهنه یک سوی اش، چهره زنی را نقاشی می‌کردند و دو طرف پهنه آن، جایی که به دسته کف‌گیر اتصال می‌یافت، دو لنگه گوشواره می‌لویختند. دستمالی (روسری) ابریشمین بر آن می‌بستند و در گردنش گردن‌بندی می‌لویختند و آن را به شکل عروس (گیشه = geyshe = عروسک) بزرگ می‌کردند و می‌آراستند تا سمبل باسماایی برای (کترا گیشه) عروس شدن کف‌گیر باشد. این کف‌گیر عروسکی یا عروس شده را به دست کودکی کمتر از هفت سال می‌دادند و گروهی دختر و پسر و کودک به دنبالش به راه می‌افتادند که تپتی چند از آنان گونی خالی با زنبیل پر دوش داشتند (برای جمع‌آوری هدایای مردم).

چون گروه به راه می‌افتاد، سر خوان آواز می‌داد: کف‌گیر عروس شده است رزن «خانه خدای» بیوه شده است، تنوره (حلقه) چاه عبا به خود پیچیده است.

و بقیه افراد گروه، هم‌آوا می‌خواندند: - یا کیرلا یا قران، امشب بیارد باران.

بدین گونه گروه باران‌خواه به یک‌بیکار خانه‌های روستا سر می‌زدند و از صاحبان خانه‌ها، برنج، روغن، اویه، قند، شکر، چای و وسایل غذا پختن (دیگ، تابه، بشقاب، قاشق و ...) به عاریت می‌گرفتند تا بدان حد که یک وعده غذایی عده‌ی را کفاف دهد. گروه باران‌خواه آن‌گاه به بقعه یا مزار روستا می‌رفتند و طواف می‌کردند و وسایل گردآورده را نیز طواف می‌دادند و باز می‌گشتند و بر سر چهارراهی فرود می‌آمدند و غذا می‌پختند که از آن، هم اعضای گروه می‌خوردند و هم دیگران را اطعام می‌کردند.

در این مراسم، کف‌گیر (کترا Ketrera) را عروس می‌کردند که وانمود کردن این وسیله مخصوص ریختن پلو از دیگ در بشقاب و طبخ غذا که در شبانه‌روز در کار بوده، در اثر نباریدن باران و خشکسالی که سبب کمبود آذوقه در منازل شده، بی‌کار مانده و از کلفتی به درآمده و عروس شده است. (تازه عروس در خانه شوی تا چند روزی کار نمی‌کند.)

در اجرای مراسم می‌گفتند: زن «خانه خدای» بیوه شده است، به این سبب که اینک «خانه خدای» به سبب خشکسالی و بروز قحطی، با بدستان خالی به خانه می‌آید و قادر به تأمین خرج زندگی و پرداخت نفقه نیست. ایچنان‌که گوی می‌مرد و کدبانوی خانه بیوه می‌خیزد و تنگ دست و فقیر مانده است.

- تنوره (حلقه) چاه عبا به خود به (سر) پیچیده است: زیرا که در اثر نباریدن باران، آبی در چاه نمانده است، تا کسی از آن بهره‌برد و چاه، غمگین و سوگوار (شاید هم از شرم بی‌بره‌ماندن) عبا بر سر کشیده است. خشکسالی به حد نهایت رسیده است.

کف‌گیر عروس شده (بزرگ کرده و آراسته) را به دست کودک «تا هفت ساله» می‌دادند به این باور که کودکان خردسال از معصومان‌اند و مرتبک معاصی نشده‌اند و دعا‌هایشان به درگاه الهی زودتر به هدف اجابت می‌رسد.

از خانه مردم مواد و وسایل بخت غذا می‌گرفتند که بنمایاند در اثر خشکسالی تنگدست، بی‌چیز و درمانده شده و به گدایی روی آورده‌اند تا بتوانند خود را سیر کنند. پس پروردگارا، به حرمت قرآن، باران بفرست که همه چیز زندگی مان در گرو رحمت توست.

- به طواف بقعه یا مزار روستا می‌رفتند تا هم خود و هم اشیای از مردم ستانده را متبرک کنند و خاصیت التیام‌بخشی به آن‌ها (اشیا) ببخشند.

- برای پختن غذا بر سر چهارراه فرود می‌آمدند، چون باور داشتند که ارواح پاک مقربان خدا، پیوسته از چهارراه می‌گذرند و با دیدن باران خواهان خواست و پیامشان (باریدن باران) را به درگاه الهی می‌رسانند و شفاعت می‌کنند تا باران بیارد و خشکسالی بر طرف شود و شالیزارها به محصول بنشینند.

- رهگذران را غذا می‌دادند (اطعام می‌کردند) که وانمود کنند در اثر خشکسالی مردم آن‌چنان بی‌چیز و ناتوان و گرسنه مانده‌اند که مستحق اطعام و صدقه شده‌اند. به گمانی صدقه می‌دادند در راه خدا تا بلا ی خشکسالی را به دعای خورندگان صدقه از خود دفع کنند و باران بیارند.

در پایان مراسم، ظروفی را که از مردم به عاریت گرفته بودند، پس می‌دادند و کف‌گیر زینت کرده (عروس شده) را تا باریدن باران مفید و سیراب‌کننده شالیزارها، در نزد خود «در بقعه یا مزار متبرک روستا» نگه می‌داشتند.

در مراسم «کرا گیشه‌بری» که در بیشتر نقاط گیلان با نام‌های دیگر به هنگام خشکسالی صورت می‌پذیرفت، با اینکه ردپای دین باوری بدرستی آشکار است (بودن نام قرآن، کیرلا) و اطعام، اما اندکی وقت، بدرستی می‌توان دانست که مراسم رنگ و بوی بولورهای اساطیری خود را نیز از دست نداده است، بلکه تا زمان اجرای مراسم بی‌آنکه حتی مجریان مراسم بدرستی از آن آگاه باشند، از خلال چشم باران خواهی به چشم می‌خورند.

- ساختن صورتک زنی از پهنه کف‌گیر چوبی و نقاشی و بزرگ‌کردن به صورت زنی با گوشواره و روسری، نماد باور دیرینه سال ایرانیان به «میترا» است که با آب و تقدس آن و چاه و چشمه و برکه، رابطه‌ی تنگاتنگ دارد.

- صفحه کف‌گیر چوبی دایره شکل است و با نماد خورشید که از دیرباز با چهره زنی ترسیم می‌شد ارتباط تنگاتنگ و مستقیم دارد و خورشید در فرهنگ اساطیری ایران، نماد قدرت برتر اهورامزدا است که با آب، این مقدس‌ترین عنصر طبیعت مزدا آفریده مورد احترام و این هر دو با میترا «مهر» که پیوسته در ادیان آسیایی مورد احترام و پرستش بوده است رابطه‌ی تام دارند.

- از سوی دیگر، بسیاری از مراسمی که به طریقی با باران، آب، چشمه، چاه و درخت، رود و دریا مربوط است و عبادتگاه‌هایی که با این مظاهر مقدس رابطه دارند، پیوسته «زن» قلمداد می‌شوند و با نام زنان را دارند، چه زنان خود نماد باروری‌اند و در گیلان نیز آداب فرهنگ مردم، از این قاعده کلی مستثنا نیست. به عنوان مثال:

چهارشنبه ختون زنی است خوش سیما و گیسو فرو هشته که در زیر آب چاه‌های قدیمی متروکه (گاه‌هر چاهی) بنهان شده است و در نیمه‌های شب چهارشنبه سوری با آداب و بویژه، فراخواندنش می‌تواند سبب باروری زنان نازا، طلب خیر و برآورده شدن آرزوی شود.

در ته همه چاه‌های آب‌پرزنی بنهان است که در موقع تابستان به هنگام آب‌کشی از چاه، از او می‌خواستند که آب خنک (برف و یخ) در سطل کند. «شاید چهره دیگری از چهارشنبه ختون باشد».

- نزدیک به تمامی آداب و رسومی را که با چهارشنبه ختون، آب و تغال زدن با آتیا، چشمه‌ها، چاه‌های نظر کرده و درختان نظر کرده مربوط می‌شود، پیوسته زنان انجام می‌دهند و با داستان غیب و بنهان شدن زنی



مقدس در آنها وجود دارد که سبب تقدس شان می شود و رابطه مستقیم آنها را با «میترا» و تقدس آب و مهرپرستی مدلل می دارد که امروز از پس قرن های متمادی چون گنجینه هایی که در پوششی از سنگ، خاک، گیاه و جنگل نهفته باشد، در باورها و رسم و عادت های ما، با اندکی دقت باز شناخته می شوند و ما به مرور این بن مایه های اساطیری و باستانی را باز خواهیم شناساند.

سنگه شکار شون

Senge shekaar shun

«به شکار سنگ رفتن»

- نوعی یآوری برای به جریان در آوردن آب در رودهای کم آب مانده در ایام خشکسالی و کم آبی در گیلان بود. چون بر اثر گرمای فصل، برف کوهستان ها به کلی آب می شود و رودهای اصلی کم آب می ماندند و جریان کندی می یافتند و آب روان، اسیر چاله چوله های بستر رود می شد و ذخیره آب پشت سد (بست) های بومی، کاستی می گرفت، روستاییان با همیاری به شکار سنگ های رود اصلی می رفتند.

به دستور میرآب و خبردهی «آب سوار» دستیارش، مردان کاری روستای حوضه آب خور هر منطقه، با نواختن بوق، سحرگاه روز موعود در وعده گاه از پیش تعیین شده گرد می آمدند و در حرکتی گروهی «ایله جار - e jar» به سوی رودخانه بالا دست، برخلاف مسیر جریانش به حرکت در می آمدند و سنگ های درشت، کنده های درختان و هر چیزی را که مانع جریان آب و یا کندی آن می شد، از بستر رود به ساحل می افکندند و چون به چاله بی آبگیر «گردابه» می رسیدند، سنگهای بزرگ اطراف را در آن می غلطاندند تا سطح آب بالا بیاید و در بستر رود جاری شود و به سد بومی برسد و برای آبیاری شالیزارها، ذخیره شود. - اگر پیش بینی می کردند که کار تا بعد از ظهر به طول می انجامد و کار به کنار افکندن سنگ ها (شکار سنگ) به درازا می کشد، هر یک از افراد شرکت کننده در (ایله جار) شکار سنگ، مختصر نان و پنیر و باقلای مازندرانی تازه، در پارچه می پیچید و به همراه می برد تا در مجال استراحتی، خورده شود.

- در مقررات این گونه حرکت های دسته جمعی، تمامی خانوارهایی که در روستا شالی کاری داشتند می باید حداقل یک تن را که توان کاری لازم را داشته باشد، می فرستادند. اگر از یک خانوار شالیکار کسی نمی توانست شرکت کند، فرد دیگری را گسیل می داشت و یا دست مزد به کارگیری کسی را، پیش تر به آب سوار می پرداخت، تا از آنانی که زمین زراعتی نداشتند (خوشکه نشین xushke . nishin = خوش نشین) ها کسی را در عوض به «ایله جار» ببرد. اگر کسی سهل انگاری می کرد یا عناد به خرج می داد و مقررات سستی (ایله جار) شکار سنگ یا هر حرکت گروهی سودمند دیگری را زیر پا می نهاد، نه تنها مورد عتاب و بی مهری اهالی قرار می گرفت و به عنوان فردی بی توجه به مسائل گروهی (اجتماعی) و بی تفاوت به یآوری قلمداد می شد، بلکه به هنگام نوبت آب، برایش تنبیه هایی در نظر می گرفتند که گردن نهادن به آنها اجباری و تخطی ناپذیر بود.

شاید این دویتی محلی که از گردآورنده و پژوهنده این مطلب است، گویای واقعی دیگر از دیدگاه شکارچیان سنگ باشد:

زمانی که خشکسالی بر باغ و شالیزار می تاخت / در روستا، رفتن به یآوری گروهی را جار می زدند / ما، در روزهای گرم به شکار سنگ می رفتیم / و آب سوار به عنوان دست خوشی، پول (چوموش) پای افزار دریافت می داشت.

چوموش پول chumush pul مبلغی پول بود که هر یک از صاحبان شالیزار یک منطقه، پس از پایان آبیاری و بالا آمدن محصول به عنوان دستمزد یا دست خوشی به دستیار میرآب (آب سوار) می پرداختند.

منبع: از کتاب آماده چاپ باران خواهی، آفتاب خواهی در گیلان